

فرمانده قرارگاه منطقه ای شمال شرق ارتش در گپ و گفتی با شهرآرا از فراز و نشیب سال های خدمت خود می گوید

خدمت؛ تا پای جان برای نظام



عکس: عیلاصفاگلانی / شهرآرا

مصاحبه

روزنامه دگر
تقی
ابو
موس
آزاده

می پرسم آب و هوای مشهد بهتر است یا کرمانشاه یا شاهرود یا بیرجند؟ مکت نمی کند و می گوید: اگر منظورت جاهایی است که خدمت کرده ام، خیلی از شهرها را از قلم انداخته ای؛ از گرگان و چابهار و اهواز گرفته تا مهاباد و خاش و ایرانشهر و زاهدان. می گوید برای کسی که در همه مرزهای ایران سربازی کرده، همه جای این خاک موطن است و فرقی با هم ندارند.

آرزوی پدر برای افسرشدن یکی از فرزندان بود یا اشتیاق نظامیگری نه جوانانه، تغییر و تحولات روزهای منتهی به انقلاب بود یا علاقه وافر به سربازی برای وطن که دل برای رضای دوازده ساله نماند تا شش سال قبل از سن قانونی برای ورود به ارتش ثانیه شماری کند. مهرماه سال ۶۲ آرزوی دیرینه ای با راهیابی جوانی هجده ساله به دانشکده افسری برآورده می شود تا هم مشق نظامیگری کند، هم سختی زندگی تکاوری را بپشد و هم در پهنای آسمان ایران چتر بازی کند. پنج ماه از ورود به دانشکده نگذشت که نیاز جبهه ها، پای رضا آذریان را شب عید سال ۶۳ به غرب کشور باز کرد تا هنوز سردوشی نگرفته، برای مام وطن سربازی کند و سیاق فرماندهی را از همان روزهای آغازین خدمت تمرین؛ خدمتی که بعد از گذشت ۴۱ سال همچنان ادامه دارد و یک دهه ای هم می شود گذر او را به مشهد انداخته است؛ همان شهری که از خیلی قبل تر هم از زود داشته است در آن خدمت کند و به گفته خودش همین جا ماندگار شود. ارشد نظامی ارتش در شمال شرق کشور اهل شهرستان کلاله استان گلستان است، خاطرات زیادی به بلندای عملیات مرصاد دارد و اتفاقات زیادی را همچون جنگ های اول و دوم گنبد و بر خورد با اشرار مرزهای شرقی از نزدیک به چشم خود دیده است. امیر سرتیپ ستاد رضا آذریان بزرگ ترین افتخارش را خدمت در دیار امام رضا(ع) می داند و این علاقه را با نشانی که از پرچم آستان قدس رضوی بر سینه دارد، نمایش می دهد. عشق و علاقه ای که حالا او را پایند مشهد کرده و از گفته هایش مشخص است که بعد از دوران خدمت نیز رهایش نمی کند.

این که بیشتر عمر کاری یک نظامی در پست فرماندهی سپری شود، باید خیلی جذاب باشد.

این طور نیست؟

دیگران فقط درجه و عنوان «فرماندهی» را می بینند. اگر بدانند که یک فرمانده در چه مناطقی و با چه شرایطی خدمت کرده است، قطعاً نظرشان عوض می شود. اگر کسی سختی خدمت در مناطقی همچون سرپل ذهاب، خاش، ایرانشهر، مهاباد و کل مرزهای شرقی و غربی ایران را بدانند، چنین حرفی نمی زند؛ جدای از این فرماندهی به فراخور هر پست و جایگاهی، بار مسئولیتی خاص خود را دارد.

ارتشی شدن، آن هم در بویحه جنگ، تصمیم سختی نبود؟

نه، من از دوازده سالگی عاشق استخدام در ارتش بودم و این اشتیاق به مرور بیشتر هم شد. مرحوم پدرم خیلی دوست داشت که یکی از فرزنداناش افسر ارتش شود و در این بین خودم هم به این شغل علاقه زیادی داشتم. بعد از پیروزی انقلاب هم خیلی پیگیر بودم تا بالاخره در نیمه دوم سال ۶۲ وارد ارتش شدم.

این علاقه به نظامی گری از کجا نشئت می گرفت؟

شاید بخشی از آن به واسطه اتفاقاتی رقم خورده که از نزدیک دیده بودم. در محدوده زادگاهم دو جنگ اول و دوم دیده و ورود چریک های فدایی خلق در منطقه ترکمن صحرا شکل گرفت. در آن روزها چریک های فدایی خلق به همراه گروه های مختلفی در سرتاسر ایران در پی تجزیه کشور بودند. در این شرایط بوده که وارد این عرصه و دانشکده افسری شدم.

پس پایتان از دانشکده افسری به جبهه باز شد.

بله. پنج ماه و ۲۵ روز از ورود به دانشکده نگذشته بود که در پی اعلام نیاز جبهه ها، عازم غرب کشور شدم. این اعزام با روزهای پایانی سال ۶۲ مصادف شده بود. یاد می آید هنوز سردوشی هم نگرفته بودم. آن روزها تازه عملیات خیبر انجام شده بود و اتفاقاً رزمندگان خراسانی لشکر پیروز ۷۷ و لشکر ۵ نصر سپاه هم در منطقه حضور پررنگی داشتند. خلاصه این شد که از ابتدای دوره دانشجویی تا پایان آن چندین بار به جبهه ها اعزام شدم و حتی بعد از آن هم با درجه افسری تا سال ۷۱ در منطقه حضور داشتم. تقریباً در دوره دانشجویی ۹ ماه سرکلاس و سه ماه در مناطق عملیاتی حاضر می شدم.

از این رفت و آمدها خسته نشدید؟

کسی که این لباس را می پوشد، قطعاً خود زندگی اش را در شرایط سخت جنگی می بیند؛ از دیدن بمباران شهرها و روستاها از نزدیک تا تبر خوردن در خط مقدم و از این سنگر به آن سنگر و از این یگان به آن یگان اعزام شدن، همه اش جزو سختی های این شغل است. اگر کسی علاقه مند به شغلش باشد، خستگی معنا ندارد.

یعنی اگر دوباره به سال ۶۲ برگردید، باز هم در آزمون دانشکده افسری شرکت می کنید؟

قطعا.

کدام عملیات بیشتر برایتان خاطره ساز است؟

مرصاد. در این عملیات به عنوان فرمانده گروهان در محدوده غربی شهر اسلام آباد در جاده گردنه قلاجه مشغول خدمت بودم. در کنار پیروزی

شیرین رزمندگان اسلام در این عملیات، نباید از کار فجایی که منافقین در مناطق غربی کشور به بار آوردند به راحتی عبور کرد. مرصاد عملیات بسیار سخت و پیچیده ای بود. وقتی منافقین شهر را تخلیه کردند تا تنگه چهاررئز فجایع سختی را دیدیم. جنایات وحشتناکی توسط منافقین علیه ملت مظلوممان شکل گرفت که به هیچ شکل انسانی نبود. ما این ها را به چشممان دیدیم.

دوران فرماندهی از چه زمانی شروع شد؟

در دوران دانشکده مسئولیت دانشجویی داشتم، اما سال ۶۶ معاون فرمانده گروهان در گردان تکاور در غرب کشور و بعد فرمانده گروهان سازمانی در جنوب شدم.

با رزومه ای که دارید فکر کنم تازه بعد از جنگ کارتان بیشتر هم شده است.

به معنایی درست است. در سال ۶۹ در بازدید ستاد ارتش یک درجه کامل ارشدیت گرفتم و به جای ستوان یکم مستقیماً سروان شدم. بعد از معاون گردانی برای طی دوره عالی افسر ارشدی تا سال ۷۴ مشغول بودم و سپس برای فرماندهی یادگان کنارک عازم چابهار شدم. بعد از آن هم به ترتیب فرماندهی گردان های آموزشی و رزمی خاش بر عهده ام گذاشته شد. از خاش به زاهدان آمدم و فرمانده گردان مکانیزه و بلافاصله درگیر مرز شدم. در خلال سال های ۷۷ تا ۷۹ فرمانده گردان در مرز سیستان و بلوچستان بودم و در همان جا بود که سد راه چندین کاروان سنگین مواد مخدر شدم. یک ارشدیت هجده ماه هم در زاهدان گرفتم.

دوره فرماندهی ستاد را از چه زمانی شروع کردید؟

سال ۸۰ برای سپری کردن دوره «دافوس» عازم تهران شدم و پس از آن در سال ۸۲ در قامت جانشین تیپ مهاباد به آذربایجان غربی رفتم. نیمه دوم سال ۸۵ دوباره گدزم به سرپل ذهاب با عنوان فرماندهی تیپ ۷۱ مکانیزه افتاد و باز مأموریت مرز در غرب کشور شروع شد. این نقطه ارتش برایم خیلی خاطره ساز است؛ هم وقتی دانشجوی سال یک بودم به اینجا آمدم، هم در زمان ستوانی، هم وقتی که سرهنگ و سرتیپ شدم.

خلاصه سال ۸۷ و بعد از دریافت درجه سرتیپ دومی عازم شاهرود به عنوان جانشین فرمانده ۵۸ تکاور شدم و تا سال ۹۰ در همین پست انجام وظیفه کردم. ابتدای دهه ۹۰ مسیر کاری ما دوباره به شرق کشور تغییر کرد تا در کنار فرماندهی مرکز آموزش بیرجند به مدت بیست ماه، ارشد نظامی ارتش در استان خراسان جنوبی هم باشیم.

پس بیرجند آخرین نقطه برای رسیدن به مشهد بود.

۱۳ آبان ۹۲ به عنوان فرمانده لشکر ۷۷ معرفی شدم و بعد از آن هم از سال ۹۵ تا کنون به عنوان فرمانده قرارگاه منطقه ای شمال شرق نیروی زمینی ارتش در خدمت مردم خوب این خطه هستم.

کارکردن در مشهد با کار در دیگر نقاط کشور متفاوت نیست؟



شرایط خدمت در مشهد یک شرایط خاص است. اولاً قرارگاه منطقه ای شمال شرق نزاجا، قرارگاهی خاص و وسیع با مأموریت های سنگین است و از آن مهم تر مضجع شریف حضرت رضا(ع) بر خاص بودن این منطقه افزوده است. تقریباً کل مرزهای کشور را رفته ام و جایی نیست که خدمت نکرده باشم؛ با این حال هیچ وقت هم فکر نمی کردم توفیق خدمت در شهر مشهد را داشته باشم. همیشه با خودم می گفتم که چرا باید سالی یک بار یا چند سال یک بار به مشهد بیایم و چرا نباید در همین شهر خدمت کنم؟ حالا امام رضا(ع) ما را طلبیده و در خدمت هستید.

پس مشهد، امیر آذریان را گرفتار خودش کرده است. بعد از خدمتتان در مشهد به کلاله می روید یا همین جا می مانید؟

(می خندد) کسی که مشهد را دیده باشد، جای دیگری نمی رود. اینجا وقتی می بینم خیلی سخت می گذرد، می روم پیش امام رضا(ع) و از خودش کمک می خواهم. علاقه مندی به امام رضا(ع) برای خانواده من هم خوب است. وقتی به حرم مشرف می شویم و برای همه دعا می کنیم، این دعا تأثیرش در همه شئون زندگی خود ما لمس خواهد شد. خیلی ها دوست دارند در مشهد خدمت کنند و به برکت وجود امام رضا(ع)، من به خواسته قلبی ام رسیدم.

چطور شد که به تکاوری و چتر بازی علاقه مند شدید؟

علاقه مند که نشدم ولی ما را به این سمت کشیدند (می خندد). کسی که ستوان ۲ می شود، باید سه دوره مهم جنگل و کوهستان، تکاور یا رنجر (زندگی در شرایط سخت) و چتر بازی را سپری کند. در نیروی زمینی یک فرمانده باید خیلی از دوره ها را بگذراند تا آماده فرماندهی در شرایط سخت شود.

چند بار پریدید؟

پنج دفعه پریدم.

ترس ندارد؟

ترس که دارد، اما یک دفعه

که بپری، ترست می ریزد.

بعد از ۴۱ سال خدمت، قصد بازنشست ندارید؟

ما تا زمانی که توان داشته باشیم و نظام، مسئولان و سلسله مراتب بخواهند در خدمت هستیم.

بین سال های خدمتی، سال ۹۹ برایتان جذابیت بیشتری نداشت؟

منظورتان سرتیپ شدنم است؟

بله.

هر چند هر فرد نظامی دوست دارد که ترفیع کاری داشته باشد، اما شیرینی ترفیع ما در این نیست که صرفاً ارتقا داشته باشیم. بیشتر خوشحالی من از دریافت درجه سرتیپی، مهر تأییدی بوده که فرمانده کل قوا بر خدمتم زدند.

به ظاهر فرمانده خشنی هستید. این را از چند نفر از سربازها شنیده ام.

نه، خشن نیستیم. شاید احساس می کنند خشنم. شاید چهره من چهره خشنی است؛ اما یک مدیر بر حسب مسئولیت ها و مأموریت هایی که دارد باید همه جوانب را در نظر بگیرد. من هم در فضای نظامی، هم در فضای دانشگاهی و در هم در فضای ورزشی فعالیت می کنم؛ از همه افرادی که در این زمینه ها هستند پیرسید آذریان چطور آدمی است.



در دانشگاه چه دروسی تدریس می کنید؟

دفاع مقدس، مدیریت و پدافند غیرعامل. اتفاقاً رابطه خوبی هم با دانشجویها دارم.

با سربازها چطور؟

عالی؛ با همه خویم.

اغذای سربازی هم می خورید؟

بله، برای چه نخورم. الان که بهترین غذا، غذای سربازی است. وقتی فرمانده گروهان و گردان بودم، این گونه نبود. الان اصلاً آشپزخانه مجزا نداریم. ما هم همان غذای سربازها را می خوریم و به همه همان غذا داده می شود. در ستاد ارتش و نزاجا همان غذاست. کیفیت و کمیت افزایش پیدا کرده است. مواد غذایی هم خیلی خوب است و ماه رمضان خیلی بهتر از الان هم می شود.

یعنی دوره آش خوری به سر آمده است؟

اصلاً شما آش در ارتش پیدا نمی کنید. اینجا از کباب کوبیده و جوجه کباب به سربازان داده می شود تا چلو مرغ و قرمه سبزی و ماکارونی و قیمه و کوفته تبریزی. شب ها معمولاً برنج کمتر می دهند. الان که دلستر و ماست هم به سربازها می دهند.

بیشتر طرف سربازها را می گیرید یا کادری ها؟

فرقی نمی کند. به همه نیروهایم باید نگاهی پدرانه داشته باشم.

چند فرزند دارید؟

دو پسر دارم.

به سن سربازی رسیده اند؟

بله. یکی از پسرانم خدمتش را انجام داده و یکی هم معاف شده است.

پارتی بازی می برای خدمتش کرده اید؟

اصلاً پیش من خدمت نکرد.

یعنی پیش خودتان نبود یا اصلاً در ارتش نبود؟

نه، کلاً سرباز سپاه بود.

خرید خانه با کیست؟

نمی دانم. (می خندد)

پس در این سال ها به خانواده خیلی سخت گذشته است؟

عامل موفقیت من تا الان همسر عزیزم بوده است. ما در این سال ها پانزده شانزده دفعه اثاث کشی داشتیم که در هیچ کدام از موارد من حاضر نبودم و همسرم به همراه فرزندان این کار را می کردند.

شکایتی نداشتند؟

نه.

چه سالی ازدواج کردید؟

سال ۶۸ عقد کردیم و سال ۶۹ ازدواج.

شرایط سخت کاری تان را همان زمان به خانواده همسرتان هم گفتید؟

هیچ چیز نگفتم! (دوباره می خندد.)



چند ساعت در شبانه روز کار می کنید؟

حسابش را ندارم. از بعد از نماز صبح کارم را شروع می کنم تا پاسی از شب، ولی احساس خستگی نمی کنم. اگر کسی علاقه نداشته باشد، خیلی سخت می گذرد و روز شماری می کند که زودتر کارش تمام شود. تا زمانی که این لباس را پوشیده ایم و مسئول هستیم، باید کار کنیم.

روزهای منتهی به ۲۹ فروردین، حسابی سرتان شلوغ است.

اگر منظورتان رژه و تمرین رژه است که این اتفاق را به طور متناوب در طول سال انجام می دهیم، ولی در روز ۲۹ فروردین چون مردم نظاره گر آن هستند، این رژه حس و حال دیگری دارد. ۲۹ فروردین تولد ارتش است و به مناسبت فرارسیدنش به جشن می نشینیم.

وقتی از سکوی مسئولان، مردمی را می ببینید که به شوق دیدن رژه به میدان آمده اند، چه حسی پیدا می کنید؟

این علاقه مردم به نیروهای مسلح را نشان می دهد و ما هم وقتی این شوق و اشتیاق را می بینیم، مصمم تر از گذشته به خدمت می پردازیم. این حس همان حسی است که می گویم مردم ما را دوست دارند. ارتش هم به فرموده رهبر معظم انقلاب جان فدای ملت است و نمونه این جان فشانی و ایثار را در برهه های مختلف دفاعی تا اقدامات عمرانی، سازندگی، سلامت و خدمات رسانی به نمایش گذاشته است.

رابطه ارتش با سپاه چطور است؟

ارتباط بسیار خوبی با سپاه داریم. اتفاقاً همین چهارشنبه شب مهمان قرارگاه منطقه ای ثامن الائمه(ع) سپاه هستیم. این رفت و آمدها را به رسم تبدیل کردیم و همین کار در وحدت نیروهای مسلح خیلی نقش دارد. در کنار برادرانمان در سپاه پاسداران با اقتدار از مرزهای کشور و دستاوردهای انقلاب دفاع می کنیم.

این روزها با تهدیدهای مختلفی علیه کشورمان مواجهیم، ارتش چقدر آماده مقابله با این تهدیدهاست؟

ارتش در همه شرایط در آمادگی کامل قرار دارد. چند سال قبل رهبر معظم انقلاب فرمودند ارتش باید هر روز آماده تر از روز گذشته باشد. ما بر اساس ترفندهای دشمن خودمان را آماده می کنیم. آمادگی خود را با رزمایش هایمان نشان می دهیم. استقرار در مرزها تأثیر بسیار زیادی در آمادگی نیروهای مسلح دارد. اکنون شرایط بسیار خوبی داریم و همه مباحث دشمن را در هر شکل و اندازه ای که باشد رصد می کنیم و برایش برنامه داریم.